

سخنی درباره تغییر جنسیت

محمد مومن قمی

از برخی کتابهایی که در این موضوع نگارش یافته، به دست می‌آید که ماده اصلی برای پدیدار شدن جنس نر و ماده در رحم حیوان، گوناگون است، لکن ماده‌ای که مبدا وجود است، تنها حامل یکی از این دو جنس است [= نر و یا ماده] بنا بر این نطفه به وجود آمده، یا نر است و یا ماده.

گاهی در آلت تناسلی اختلالهایی رخ می‌دهد، به عنوان نمونه، بر اثر ضعف فعالیت تخمها، برای مرد آلت تناسلی زن پدیدار می‌شود و به سبب تراویدن مواد لازم از غیر تخم، در زن آلت تناسلی مرد به وجود می‌آید.

بر این اساس، آنچه از مادر زاده می‌شود و حتی جنین در رحم مادر، یا مرد است و یا زن و اگر گاه، کسی هم آلت تناسلی مردان را داشته باشد و هم آلت تناسلی زنان را، از زمره کسانی به شمار می‌آید که هر چند تشخیص جنسیت او دشوار است، لکن در واقع، یا مرد است و یا زن و در فقه از این فرد به «خنثی» تعبیر می‌شود.

با این وصف، از روایات چندی (که سند پاره‌ای از آنها معتبر است) به دست می‌آید که ممکن است انسانی پیدا شود که در صحنه تولید نسل، هم نقش مرد و هم زن را ایفا کند.

به عنوان مثال، شیخ صدوق در من لایحضره الفقیه، در باب میراث خنثی از کتاب فرائض، به سند صحیح خود، از عاصم بن حمید از محمد بن قیس از ابوجعفر(ع) نقل کرده است که فرمود:

«شریح قاضی در حالی که در مجلس قضاوت حضور داشت، ناگهان زنی وارد مجلس شد و گفت:

ای قاضی! میان من و دشمنم قضاوت کن.

شریح به آن زن گفت: دشمنت کیست؟ زن گفت: تو هستی.

شریح گفت: راهش دهید.

او را راه دادند و او وارد مجلس شد. سپس قاضی به او گفت:

شکایتت چیست؟ گفت: من، هم آنچه را مردان دارند دارم و هم آنچه را زنان دارند.

شریح گفت: امیر مؤمنان(ع) بر اساس مجرای ادرار قضاوت می‌کند.

وی گفت: من از هر دو مجرا ادرار می‌کنم و از هر دو با هم قطع می‌شود.

شریح گفت: به خداوند سوگند، من چیزی شگفت‌انگیزتر از این نشنیدم. زن گفت: شگفت‌انگیزتر از این هم است.

شریح گفت: آن چیست؟ گفت: شوهرم با من آمیزش کرد و من از او بچه آوردم و نیز من با کنیزم آمیزش کردم و او از من بچه آورد.

شریح [با شنیدن این خبر] در حالی که به شدت شگفت زده بود، دست بر دست زد.

آن گاه امیرمؤمنان(ع) آمد و شریح گفت: ای امیرمؤمنان! بر من چیزی وارد شده که شگفت‌آورتر از آن را نشنیدم. سپس داستان آن زن را حکایت کرد.

آن گاه امیرمؤمنان(ع) در این باره از آن زن پرسید.

او، در پاسخ گفت: قضیه از همین قرار است.

امیرمؤمنان به او فرمود: شوهرت کیست؟ گفت: فلانی.

امام کسی را به دنبال او فرستاد و او را فراخواند و فرمود: آیا این زن را می‌شناسی؟ او گفت: بله، او همسر من است.

آن گاه از وی، درباره آنچه آن زن گفته بود پرسید.

مرد گفت: قضیه همین طور است.

امیرمؤمنان(ع) به وی فرمود: تو شجاع‌تر از کسی هستی که بر شیر سوار می‌شود؛ زیرا با این وضعیت به وی نزدیک می‌شوی.

آن گاه امیرمؤمنان فرمود: ای قنبر! این زن را به همراه یک زن [دیگر] به داخل خانه‌ای ببر تا دنده‌های او را بشمارد.

شوهر زن گفت: ای امیرمؤمنان! من نه مردی را نسبت به وی امین می‌دانم و نه زنی را.

امیرمؤمنان(ع) فرمود: دینار خواجه [که از صالحان کوفه و مورد اعتماد بود] را نزد من بیاورید.

آن حضرت فرمود: ای دینار! به همراه این زن، وارد خانه‌ای شو و او را برهنه کن و به وی دستور بده که لنگی بر خود ببندد و دنده‌های او را بشمارد.

دینار این کار را انجام داد و شمار دنده‌های او در سمت راست هفده و در سمت چپ هجده تا بود، از این روی، امیر مؤمنان(ع) لباس، کلاه و کفش مردانه بر تن او کرد و ردایی بر شانه او انداخت و او را جزء مردان به حساب آورد.

شوهر زن گفت: یا امیرمؤمنان! او دختر عمویم است و از من بچه دارد و در این حال، شما او را جزء مردان به شمار می‌آورید؟ حضرت فرمود: من درباره او حکم خدا را صادر کردم؛ زیرا خدای تعالی حوا را از پهلوی چپ آدم آفرید و [از این روی] شمار دنده‌های مردان ناقص و دنده‌های زنان کامل است.»

علامه مجلسی، در ذیل این حدیث نوشته است:

«این خبر، در بین عامه [=اهل تسنن] مشهور و در کتابهای ایشان ثبت است. از این روی، سید، مفید، و ابن ادریس، علی رغم این که به خبر واحد عمل نمی‌کنند، به این روایت عمل کرده‌اند.

علامه، قدس سره، سند روایت را صحیح دانسته و گفته است: کسانی که این خبر را ضعیف دانسته‌اند، به سند آن توجه نداشته‌اند.» شیخ طوسی، این روایت را در «تهذیب» با تفاوت در برخی الفاظ، از میسرۃ بن شریح نقل کرده است.

همچنین شیخ مفید، این روایت را در «ارشاد»، بخش قضایای امیرمؤمنان(ع) نقل کرده است.

به اعتقاد من: روایت‌یاد شده این معنی را در بر دارد که آن شخص، هم نقش مرد و هم نقش زن را ایفا می‌کرده، با این وجود، امیرمؤمنان(ع) او را به مردان ملحق کرده است.

من درباره مضمون این روایت با چند تن از پزشکان گفت و گو کردم، آنان گفتند: تاریخ پزشکی چنین چیزی را یاد نمی‌دهد.

همچنین این گروه گفتند: تغییر جنسیت، در شخصی که مرد است بدون نقص و یا در کسی که زن است بدون نقص، شناخته شده نیست و حتی امکان ندارد. اما عمل جراحی که در مورد خنثی اجرا می‌شود، یعنی در مورد فردی که هم آلت مرد را دارد و هم آلت زن را، هر چند یکی نسبت به دیگری ضعیف‌تر باشد، بدین ترتیب است که یکی از این دو آلت را از خنثی بر می‌دارند و در نتیجه، جنبه دیگر در وی تقویت می‌شود.

در هر حال، عمل اصلاح جنسیت و یا تغییر آن، یا بر روی کسی انجام می‌شود که در بدن او تنها يك آلت وجود دارد، لکن پوست و یا چیزی دیگر آن را پوشانده است و با عمل جراحی این پوست برداشته می‌شود، تا صورت واقعی آلت آشکار گردد. یا این عمل جراحی، روی کسی انجام می‌شود که هر دو آلت را دارد، هم آلت تناسلی مرد و هم آلت تناسلی زن را. در این صورت، یکی از این دو را از ریشه بر می‌کنند، تا آلت دیگر تقویت‌شود و رشد کند و صاحب آن به وظیفه خود عمل کند.

یا این که عمل جراحی (اصلاح جنسیت و یا تغییر آن) روی شخصی انجام می‌شود که تنها یکی از دو آلت تناسلی را دارد و از زمره مردان به شمار می‌آید و یا از زمره زنان و هیچ گونه نقصی در خلقت آلت تناسلی وی وجود ندارد و عمل جراحی، بدین منظور روی وی انجام می‌شود که شخص از زمره یکی از دو جنس خارج و به جنس دیگری ملحق شود. البته، اگر چنین چیزی امکان‌پذیر باشد.

صورت نخست، به هیچ روی، تغییر جنسیت به شمار نمی‌آید، بلکه از باب کشف واقعیتی است که پرده و یا پوششی آن را پوشانده باشد و دلیلی بر حرام بودن و یا واجب بودن این عمل وجود ندارد، مگر این که ترك عمل جراحی، سبب شود که شخص در حرام بیفتد و یا واجبی از او ترك شود که در این صورت، از باب مقدمه بر او واجب است که عمل جراحی را انجام دهد، تا واجبی از او فوت نشود و در حرام نیفتد. اگر این شخص، پیش از انجام عمل جراحی به واقعیت امر [= زن و یا مرد بودن خود] یقین پیدا کند، بر وی واجب است که به تکالیف مربوط به جنس واقعی خود عمل کند؛ زیرا عنوان جنس واقعی بر او صدق می‌کند و در نتیجه، حکم مترتب بر این جنس او را در بر می‌گیرد و این مطلب روشن است.

اما صورت دوم که در اصطلاح فقه، از آن به «خنثی تعبیر می‌شود، خواه موضوع مرد بودن و یا زن بودن وی، از راه نشانه‌های شرعی آشکار شده باشد و یا خنثای مشکل باشد و در این صورت، فردی که هم آلت مرد را دارد و هم آلت زن را، تصمیم می‌گیرد که [از راه عمل جراحی] یکی از این دو را بردارد تا بدون دغدغه به جنس باقی مانده بپیوندد.

در این فرض، اگر تغییر جنسیت صدق کند، تنها در خنثای غیر مشکل، در صورتی که آلتی را بکند که جنسیت از آن پیروی می‌کند، صدق خواهد کرد، مانند خنثایی که حکم به مرد بودن او شده، آلت تناسلی مردانگی خود را از بیخ برکند، تا جنبه زنانگی وی تقویت‌شود و به زنان ملحق بپیوندد.

در هر حال دلیلی برای حرام بودن این گونه عمل جراحی وجود ندارد؛ زیرا فردی که به این عمل می‌پردازد، بیش از عمل، جزء یکی از دو صنف (مرد یا زن) بوده و حکم یکی از این دو را داشته است، اما پس از انجام عمل جراحی، عنوان پیش بر او صدق نمی‌کند و در نتیجه، دلیلهای احکام این عنوان هم او را در بر نمی‌گیرند، بلکه عنوان مقابل [= عنوان جدید] بر او صدق می‌کند و بناگیز، دلیل احکام این عنوان هم، او را در بر می‌گیرد و هیچ مشکلی درباره وی تصور نمی‌شود.

بر این اساس، دو عنوان این جا [= عنوان قدیم و عنوان جدید] همانند دو عنوان: حاضر و مسافرنده. بدین معنی که هیچ بازدارنده‌ای وجود ندارد که فردی از دایره یکی از این دو عنوان برآید و در دایره عنوان دیگر درآید و دلیل عنوان پیشین هم او را در بر نمی‌گیرد، بلکه دلیل عنوان جدید او را در بر می‌گیرد و پس از انجام عمل جراحی، حکم عنوان جدید بر او بار می‌شود. بنا بر این، هیچ دلیلی در این جا بر حرام بودن اصل عمل تغییر جنسیت، وجود ندارد، لکن این عمل، گاه مستلزم کار حرام است، از قبیل نگاه کردن به شرمگاه و لمس کردن آن در صورتی که حرام باشند.

در نتیجه برای انجام جراحی هیچ راه شرعی وجود ندارد، مگر در كودك، پیش از آن که به سن بلوغ و تشخیص برسد و یا در موردی که پزشك جراح شوهر و یا همسر فردی باشد که روی او عمل جراحی انجام می‌شود. البته این هم، برابر دیدگاهی است که می‌گوید: فرد مورد عمل جراحی قرار گرفته، به صرف کندن آلت تناسلی و بخیه زدن محلی، از صنف قبلی خارج نمی‌شود. این دیدگاه در خور درنگ است. از آنچه در بالا گفته شد، حکم صورت سوم روشن می‌شود.

بدین ترتیب که دلیلی بر حرمت بودن اصل تغییر جنسیت وجود ندارد، لکن انجام دادن این عمل از راه مشروع، مشروط بر آن است که شخص، گرفتار حرامهای جانبی نشود، مانند: تغییر جنسیت در کودکانی که هنوز به مرحله تشخیص نرسیده باشند. این سخن نیز درخور درنگ است.

خلاصه سخن: اصل تغییر جنسیت، اشکالی ندارد، لکن نگاه کردن به شرمگاه غیرشوهر و همسر انسان و نیز نگاه کردن به بدن مرد و زن نامحرم و لمس کردن آن حرام است و برابر دلایلی موجود، از دیدگاه شرع جز در موارد اضطراری جایز نیست. البته، بررسی حدود دلایلی حرام بودن نگاه و لمس را به جای دیگری وامی‌گذاریم. بنا بر این، عمل جراحی تغییر جنسیت، در صورتی که دور از حرام صورت خواهد گرفت که روی كودك نرسیده به مرحله تشخیص انجام شود، آن هم در موردی که تغییر جنسیت، به سود كودك و با اجازه ولی او باشد.

در هر صورت، اگر تغییر جنسیت صورت گیرد، بناچار فرعهای زیادی پدید می‌آید که به بررسی برخی از آنها می‌پردازیم:

۱. اگر جنسیت یکی از زن و شوهر تغییر کند، از هنگام پدید آمدن تغییر، عقد نکاح آن دو باطل می‌شود، زیرا باقی ماندن آن دیگر امکان پذیر نیست، چرا که ازدواج مرد با مرد و یا زن با زن مشروع نیست.

اگر جنسیت زن و شوهر تغییر کند و این تغییر، همزمان نباشد، باز هم عقد نکاح این دو باطل می‌شود و اما هر گاه تغییر جنسیت، همزمان باشد، در باقی ماندن نکاح آنان اشکال است، هر چند حکم هر کدام از زن و شوهر عوض می‌شود، بدین معنی که حکم شوهر بر زوجه پیشین و حکم زوجه بر شوهر پیشین مترتب می‌شود.

بر فرض این که بر بقای عقد نکاح این زن و شوهر [در صورت همزمان بودن تغییر] قایل شویم، می‌توان آن را بدین ترتیب بیان کرد: حقیقت اعتبار نکاح، صرفاً عبارت از این است که هر کدام از آن دو همسر دیگری است. پس این دو، زن و شوهرند و نکاح به معنای همسری هر يك از این دو برای دیگری است.

وانگهی، هر کدام از زن و شوهر، خصوصیت تکوینی خود را دارد که احکام خاصی بر آن مترتب است، همان گونه که هر کدام از آنان آثار طبیعی خود را نیز دارد و این امر، هیچ ناسازگاری با این موضوع ندارد که حقیقت نکاح اعتباری، صرفاً، عبارت باشد از زوجیت و همسری. بنا بر این، اگر جنسیت زن و شوهر، در يك زمان تغییر کند، باقی ماندن زوجیت این دو امکان پذیر خواهد بود و اگر دلیلی بر رفع این زوجیت وجود نداشته باشد، استصحاب جاری می‌شود و اقتضای استصحاب، باقی ماندن زوجیت است.

لکن می‌توان چنین ادعا کرد: حقیقت نکاح، عبارت از این است که یکی شوهر و یکی زن دیگری باشد، یعنی مرد، مرد زنی باشد که آن زن هم زن او باشد. در این صورت، نکاح به منزله اضافه‌ای است که دو طرف آن، با یکدیگر همانند ندارند نظیر پدر بودن و پسر بودن و نه بسان اضافه‌ای که دو طرف آن با یکدیگر همانندی دارند، از قبیل برادری. از سوی دیگر، زوجیت بدین معنی، که هر کدام از آنان همسر دیگری باشد، يك مفهوم کلی اضافی دارد که از دو طرف انتزاع می‌شود. بنا بر این، باقی ماندن آن حقیقت اعتباری امکان پذیر نخواهد بود، بلکه قطعاً از میان رفته و جایی برای استصحاب وجود ندارد.

نزدیک به صواب، این نظریه است که [در صورت تغییر جنسیت زن و شوهر به طور همزمان] نکاح باطل می‌شود، هر چند استاد ما، امام راحل، قدس سره، دیدگاه باقی ماندن نکاح را در تحریر الوسيله، برگزیده‌اند.

۲. هر گاه به سبب تغییر جنسیت، نکاح باطل شود، آیا پرداخت تمام مهریه، به طور مطلق، بر زوج پیشین واجب است؟ یا به طور مطلق، بر عهده او چیزی نیست؟ یا در صورتی که تغییر جنسیت، پس از آمیزش انجام شده باشد، تمام مهریه و اگر پیش از آمیزش انجام شده باشد، نصف مهریه بر او واجب است؟ و یا در صورتی که تغییر جنسیت، از سوی زوجه و بدون رضایت زوج صورت گرفته باشد، چیزی بر عهده او نخواهد بود؟ در این مورد چند صورت متصور است.

دلیلی بر ندادن مهر، به طور مطلق، وجود ندارد، مگر آن که گفته شود: حقیقت نکاح عبارت است از: معاوضه بضع زن با مهریه و تغییر جنسیت سبب فسخ این معاوضه می‌شود و بناچار، هر يك از دو عوض به جای نخست خود باز می‌گردد و در نتیجه، تمام مهریه، ملك شوهر می‌گردد. بنا بر این، چیزی بر عهده او نیست، بلکه اگر وی، پیش از این، مهریه را پرداخت کرده باشد، مهریه و یا عوض آن به او برگردانده می‌شود.

تحقیق مطلب آن است که حقیقت نکاح، از دیدگاه خردمندان، این است که: مرد شوهر زن و زن همسر مرد شود و یا هر کدام همسر دیگری باشد و این امر اعتباری، به وسیله ایجاب و قبول میان آن دو تحقق می‌یابد. بدین معنی که یکی از آنان همسری را ایجاب می‌کند و دیگری آن را می‌پذیرد. قوام نکاح، تنها به ایجاب و قبول است و مهریه به منزله هدیه‌ای است که مرد آن را به همسرش اهدا می‌کند و قانونگذار اسلام آن را افزون بر ارکان نکاح، واجب کرده است، باین که او نکاح بدون مهر را صحیح می‌داند. قرآن کریم، از بسته شدن نکاح، پیش از واجب شدن مهر سخن گفته است:

«لا جناح علیکم ان تطلقتم النساء ما لم تمسوهن او تفرضا لهن فریضة و متعوهن علی الموسع قدره و علی المقتر قدره متاعا بالمعروف حقا علی المحسنین.» اگر زنایی را که با آنان نزدیکی نکرده‌اید و مهری بر ایشان مقرر نداشته‌اید، طلاق گوئید، گناهی نکرده‌اید. ولی آنها را به چیزی درخور، بهره‌مند سازید: توانگر به قدر توان خود و درویش به قدر توان خود. این کاری است شایسته نیکوکاران.

در این آیه، طلاق پیش از مهریه مقرر شده است و این امر، نشان می‌دهد که نکاح پیش از مهریه بسته شده است و هر گاه مرد، زن را پیش از تعیین مهریه و پیش از نزدیکی با وی طلاق دهد، در اصل مهر بر او واجب نیست. هر چند بر شوهر واجب است که زن را به اندازه توان مالی خود بهره‌مند سازد.

توانگر به قدر توان خود و نادار هم به قدر توان خود.

خلاصه: حقیقت نکاح، معاوضه چیزی با مهر نیست، تا فسخ آن ایجاب کند که مهر به مالکش برگردد. آن گاه اگر بپذیریم که حقیقت نکاح، عبارت است از معاوضه، لکن این ادعا را نمی‌پذیریم که باطل شدن نکاح به سبب تغییر جنسیت، به معنای فسخ آن است؛ زیرا فسخ نکاح، در صورتی در خور پذیرش است که از قبیل فسخ به سبب خیار و یا رجوع در طلاق باشد، لکن در این جا چنین نیست، بلکه باطل بودن نکاح، بر اثر نبود امکان بقای اعتبار زوجیت است؛ زیرا در این مثال، آن دو به دو مرد و یا به دو زن تبدیل شده‌اند و دلیلی وجود ندارد بر این که عقد و قرارداد پیشین، از هنگام تغییر جنسیت فسخ شود، بلکه در نهایت، این نتیجه به دست می‌آید که باقی ماندن اعتبار نکاح امکان‌پذیر نیست.

نتیجه: ادعای این که نکاح عوض مهر است و نیز ادعای این که باطل شدن نکاح، به سبب تغییر جنسیت، گونه‌ای فسخ نکاح است، مردود است.

از آنچه یادآور شدیم به دست می‌آید که مهر اعتبار کردن چیزی است برای زوجه، افزون بر زوجیت. بنا بر این، مهر از قبیل شرط ضمن عقد است و هر گاه عقد با این شرط، بسته شود و شارع و نیز عقلاء آن را امضا کنند، اقتضای آن این است که زوجه، مالك مهر می‌شود و قاعده استصحاب ایجاب می‌کند که این مالکیت، حتی پس از باطل شدن عقد، به سبب تغییر جنسیت و بدون وجود تفاوت میان تمام و بعض آن باقی بماند.

آنچه گفته شد، دلیل دیدگاهی است که می‌گوید: پرداخت تمام مهر، بر شوهر، به طور مطلق، واجب است، چنان که امام راحل، قدس سره، در تحریر الوسیله این دیدگاه را قوی‌ترین دانسته است.

اما در صورتی که تغییر جنسیت پیش از آمیزش صورت گیرد، برای واجب نبودن تمام مهر، به روایات مستفیض و معتبری استدلال شده که واجب بودن مهر را به آمیزش وابسته می‌دانند.

در صحیحہ عبدالله بن سنان، از ابو عبدالله (ع) روایت شده که گفت:

«در حالی که من حضور داشتم، پدرم از آن حضرت درباره مردی پرسید که با زنی ازدواج کرده و این زن هم، بر او وارد شده است، لکن این مرد با او نزدیکی نکرده و به وی دست نیافته، تا این که او را طلاق داده است. آیا این زن باید عده نگهدارد؟ امام فرمود: عده از آثار آب [مرد] است. به او گفته شد: اگر مرد در مهبل زن نزدیکی کرده باشد و آب او انزال نشده باشد [چه حکمی دارد]؟ امام فرمود: هر گاه با او نزدیکی کند، غسل و مهر و عده واجب می‌شوند.»

ملاحظه می‌کنید که با وجود آن که مورد پرسش، عده و عامل آن است، امام (ع) دامنه پاسخ را گسترش می‌دهد و بیان می‌کند که موضوع وجوب هر کدام از مهر و غسل و عده یک چیز است و آن، نزدیکی و آمیزش است.

و از این قبیل است صحیحہ حفص بن بختری از ابو عبدالله (ع) که فرمود:

«إذا التقى الختانان وجب المهر و العدة و الغسل.» هر گاه به اندازه ختنگاه داخل شود، مهر و عده و غسل واجب می‌شود.

همانند این دو صحیحہ است، صحیحہ داود بن سرحان از ابو عبدالله (ع) که فرمود:

«إذا اولجه فقد وجب الغسل و الجلد و الرجم و وجب المهر.» هر گاه دخول صورت گیرد، غسل، تازیانه، سنگسار کردن و نیز مهر واجب می‌شوند.

و همچنین، روایات صحیح و مستفیضه دیگری که در این زمینه وارد شده‌اند.

امام (ع)، آشکارا بیان فرموده است: آنچه سبب واجب شدن تمام مهر می‌شود، عبارت است از: نزدیکی و هر گاه دخول صورت نگیرد، تمام مهر واجب نخواهد بود. بر این اساس، وقتی بر اثر تغییر جنسیت یکی از زن و شوهر، پیش از نزدیکی میان آن دو جدایی افتد، تمام مهر بر شوهر واجب نمی‌شود.

پرسش: از ظاهر این روایات بر می‌آید که واجب بودن اصل مهر، بر دخول بستگی دارد و لازمه آن این است که اگر جدایی پیش از دخول صورت گیرد، در اصل مهر واجب نباشد؟ پاسخ: وجوب نصف مهر، امری است که در ذهن هر فرد دینداری جای دارد. بناچار، باید مقصود روایات واجب بودن تمام مهر باشد و این که تمام مهر واجب نمی‌شود، مگر زمانی که نزدیکی به وقوع بپیوندد و اگر جدایی، پیش از نزدیکی انجام گیرد، این روایات بر منتفی شدن اصل مهر دلالت ندارند. بنا بر این، نسبت به نصف مهر، برابر قواعد عمل می‌شود: باقی ماندن وجوب نصف مهر بر عهده شوهر و باقی ماندن مالکیت زن بر آن، چنان که پیش‌تر گفته شد.

مگر این که کسی ادعا کند که روایات یاد شده، به خصوص مورد طلاق انصراف دارند. این ادعا، هیچ دلیلی ندارد؛ زیرا [چنان که گفته شد] روایات در مقام بیان موضوع حکم مهر هستند، همان گونه که موضوع حکم عده و غسل و سنگسار را بیان می‌کنند.

یا این که کسی ادعا کند که این روایات در مقام بیان خصوص عامل واجب شدن تمام مهرند، اما مواردی که مهر در آنها نصف می‌شود [و مورد بحث آنها را شامل نمی‌شود] باید آنها را از دلیل و مقام دیگری جست و جو کرد. این ادعا نیز ادعای بدون دلیل است، بلکه همان طور که پیش‌تر بیان شد، دلیل بر خلاف آن وجود دارد.

بنا بر این، بهتر است که قایل به تفصیل شویم، بدین ترتیب که اگر تغییر جنسیت پس از نزدیکی باشد، تمام مهر واجب است و اگر پیش از نزدیکی باشد، نصف آن و احتیاط آن است که میان دو طرف مصالحه صورت گیرد.

نظریه دیگر درباره تفصیل بدین ترتیب است: اگر همسر، بدون جلب رضایت شوهر اقدام به تغییر جنسیت کند، بر شوهر چیزی واجب نیست و در سایر موارد، پس از نزدیکی، تمام مهر و پیش از نزدیکی نصف مهر، برابر هر دو نظریه، واجب است.

اما دلیل این تفصیل از این قرار است: شوهر، بدین منظور اقدام به ازدواج و دادن مهر کرده که همسری داشته باشد که با او زندگی کند. بنا بر این، کسی که همسر او را از دستش خارج کرده و او را تنها گذاشته، نوعی ضرر مالی بر وی وارد کرده است که موجب ضمان می‌شود؛ از این روی همسری که اقدام به تغییر جنسیت خود کرده، ضامن مهر است و اگر مهر را پیش از این دریافت کرده، باید آن را رد کند و اگر هنوز آن را نگرفته، نباید بگیرد.

لکن این دلیل مردود است؛ زیرا درست بودن عقد، با تمام خصوصیاتش، ایجاب می‌کند که زن به صرف اجرای عقد ازدواج، تمام مهر را مالک شود و مهر، پس از جاری شدن عقد، بر عهده شوهر واجب گردد، در حالی که فرض بر این است که فرد اقدام کننده بر تغییر [= زن] مالی را از مرد تلف نکرده است. اما این که انسان، به طور طبیعی گرایش به ضمانت دارد، بدین سبب است که او به هدفی که در نظر داشته نرسیده است و روشن است که نرسیدن به هدف، در صورتی که موجب دیگری برای ضمانت وجود نداشته باشد، به تنهایی موجب ضمانت سبب نمی‌شود.

در نتیجه، مهر به طور مطلق، واجب است به تفصیلی که پیش‌تر بیان شد [= تفصیل نخست].

۳. استاد ما، امام قدس سره، می‌نویسد:

«اگر جنس زن در زمان عده او تغییر کند، عده ساقط می‌شود، حتی اگر عده وفات باشد.» رمز نهفته در عده وفات که از واژه «حتی» [در عبارت تحریر] استفاده می‌شود آن است که هدف از واجب بودن عده، نگهداری احترام شوهر است و به همین دلیل، زمان آغاز عده، همان زمان رسیدن خبر مرگ [شوهر به زن] است. بر این اساس، احتمال می‌رود که پس از تغییر جنسیت نیز، نگهداشتن عده واجب باشد.

در هر صورت، دلیل بر ساقط شدن وجوب نگهداشتن عده، به طور مطلق [= حتی عده وفات] آن است که حکم عده، بدون تردید از احکامی است که به زنان اختصاص دارد و احتمال ثبوت آن بر مردان وجود ندارد. بنا بر این، به صرف این که زن به مرد تغییر جنسیت پیدا کند از تحت موضوع حکم خارج می‌شود و وجوب نگهداشتن عده از عهده وی ساقط می‌گردد، همان گونه که امام، قدس سره، بیان کرده است.

۴. تردیدی نیست که هر گاه مادر تغییر جنسیت دهد و به مرد تبدیل شود، بر فرزندان نابالغ خود ولایت پیدا نمی‌کند؛ زیرا عنوانی که برای ولایت ثابت می‌شود عبارت است از:

عنوان پدری و مادر به صرف این که به مرد تغییر جنسیت می‌دهد، پدر نمی‌شود؛ زیرا پدر کسی است که از نطفه او فرزند به وجود آمده باشد و این عنوان، بر کسی که فرزند را در شکم خود حمل کرده و سپس او را زاییده، صدق نمی‌کند. بلکه حتی دور نیست که ادعا شود: پس از تغییر جنسیت مادر، باز هم وی مادر فرزندانش گفته می‌شود و دلیل بر این مدعا عرف است.

اما هر گاه جنس پدر تغییر کند و زن شود، استاد ما، قدس سره، می‌نویسد:

«هر گاه جنس مرد، به زن تغییر یابد، ولایت او بر فرزندان نابالغش ساقط می‌شود.» دلیل بر دیدگاه یاد شده، یا این ادعاست: با توجه به این که ولایت بر عنوان پدر مترتب است، پس از تغییر جنسیت، این عنوان بر او صدق نمی‌کند و یا این ادعاست: ولایت به پدر اختصاص دارد، اما با این شرط که ویژگی مردانگی و عنوان آن برای او باقی بماند.

بر هر دو ادعا می‌توان ایراد گرفت.

اما ادعای نخست: ممکن است کسی آن را نپذیرد و چنین بگوید: که به صرف تشکیل شدن نطفه از آب شخص، عنوان پدری بر او صدق می‌کند، زیرا وقتی مرد با زنش همبستر شود و آن گاه برای همیشه از او ناپدید شود، سپس این زن بچه‌ای بزاید، تردیدی نیست که آن مرد، پدر این بچه است، با این که هیچ دخالتی در تربیت او نداشته، جز این که منی خود را در رحم مادر بچه قرارداده و این بچه از آن نطفه به وجود آمده و این مقدار دخالت، برای او ثابت است هر چند جنسیت او تغییر یابد.

بر این اساس، دور نیست که گفته شود: عنوان پدر در حال حاضر نیز، بر او صدق می‌کند، از باب صدق مشتق بر کسی که به مصدر این مشتق پیش از این متصف بوده است، زیرا اگر فرزند این زن بگوید: پدر من همین زن است، جز این که وی [پیش از این مرد بوده و اکنون] زن شده، سخن او درست خواهد بود و هیچ کس نمی‌تواند آن را انکار کند.

اما ادعای دوم: می‌توان چنین ادعا کرد: دلایلی [ثبوت ولایت پدر] از کسانی که حالت زن شدن برای آنان عارضی باشد، انصراف ندارند و این دلایلها، حتی در حالت تغییر جنسیت نیز، شامل حال آنان می‌شوند و همین ادعا قوی‌تر است و اگر این ادعا، پذیرفته نشود، روشن است که دلیل بر اثبات سقوط ولایت، آشکار شدن اختصاص ولایت به حالت مردانگی است و در غیر این صورت، اگر کسی ادعا کند که دلایلها، تنها حالت مردانگی را در بر می‌گیرند، خواهیم گفت:

نتیجه سخن شما این است که وقتی پدر به زن تغییر جنسیت دهد، دلایلها، بر ثبوت ولایت او دلالت ندارد، لکن بر سقوط ولایت او نیز دلالت ندارند. بنا بر این، پس از تغییر جنسیت، می‌توان بقای ولایت را به برکت استصحاب ثابت کرد.

ممکن است برای کسی این توهم پیش آید که پس از تغییر جنسیت، موضوع استصحاب باقی نمی‌ماند. به چنین سخنی نباید گوش فرا داد، زیرا روشن است که این شخص، همان کسی است که در پیش، ولایت او بر فرزندانش ثابت شده بود [بنا بر این موضوع باقی است].

۵. پیش‌تر بیان شد منحصر بودن عنوان پدری و مادری به پدر و مادر در حالت تشکیل نطفه بچه، تنها در خصوص پدر و مادر است و پدر بزرگ و مادر بزرگ نیز، چه از لحاظ موضوعی و چه از لحاظ حکمی همانند این دو هستند.

اما در دیگر خویشاوندان نسبی، تردیدی نیست که عنوان مشترك میان مرد و زن از قبیل عنوان فرزندی، برادری، عمو، خاله و ... با تغییر جنسیت تغییر پیدا نمی‌کند؛ زیرا معیار صدق این عنوانها، همانا شرکت در پدر و مادر است، چه با واسطه و چه بدون واسطه و این معیار، با تغییر جنسیت، تغییر پیدا نمی‌کند و از بین نمی‌رود.

همچنین، تردیدی نیست که معیار در صدق عنوانهایی که ویژه مرد و یا زن هستند، مانند: پسر، دختر، برادر، خواهر، عمو، عمه، دایی و خاله، حالت کنونی آنان است. بنا بر این، کسی که پیش از تغییر جنسیت [پدر و مادر] پسر، یا برادر، یا عمو و یا دایی بوده است، پس از تغییر جنسیت می‌شود:

دختر، یا خواهر، یا عمه و یا خاله و اولاد آنان نیز حکم خودشان را دارند و این مطلب بسیار روشن است.

۶. از آنچه بیان کردیم، حکم میراث فردی که جنسیت خود را تغییر می‌دهد روشن شد و آن این که وی، برابر عنوانی که اکنون بر او صدق می‌کند، ارث می‌برد، زیرا دلایلها، ارث، مقدار ارث را بر مرد بودن و زن بودن و یا عناوین وابسته به این دو مترتب کرده‌اند و ظاهر این دلایلها، نشان می‌دهد که مقصود کسانی است که این ویژگیها را دارا باشند و این عنوانها در هنگام مردن مورث بر آنان صدق کند. بر این اساس، کسی که زن بوده و در هنگام مرگ مورث، به مرد تغییر جنسیت داده است، دو برابر زن ارث می‌برد و عکس آن نیز صادق است و....

از سخنان پیش دانستید که پدر و مادر، با دیگر خویشاوندان فرق دارند و عنوان پدری و یا مادری، با تغییر جنسیت تغییر نمی‌کند؛ از این روی، پدر و مادر، همان مقداری را که پیش از تغییر جنسیت ارث می‌بردند، پس از تغییر نیز ارث می‌برند و این مطلب، بنا بر دیدگاهی که ما برگزیدیم، روشن است.

و اما اگر گفتیم صدق عنوان پدری، به باقی ماندن مردانگی و صدق عنوان مادری، به باقی ماندن زنانگی بستگی دارد، چنان که این دیدگاه را استاد ما، قدس سره، در عبارتی که از وی نقل کردیم و نیز در مساله سابق بدان تصریح کرد، برگزیده است، در این صورت باید پرسید: آیا پدر و مادر، پس از تغییر جنسیت، ارث می‌برند و حاجب شاخه‌ها و طبقات بعدی می‌شوند و یا ارث نمی‌برند و مانع طبقات بعدی نمی‌شوند؟ شایسته آن است که به دیدگاه نخست قائل شویم (پدر و مادر ارث می‌برند) زیرا اخبار مستفیض، که در بین آنها روایات معتبر نیز به چشم می‌خورند، نشان می‌دهند که میراث میت، تنها از آن نزدیک‌ترین خویشاوند اوست. در موثقه زراره آمده که گفت: از ابو عبدالله (ع) شنیدم که می‌فرمود:

«برای هر چیزی از آنچه پدر و مادر و نیز خویشاوندان نزدیک بر جای گذاشته‌اند اولیای در تصرف قرار دادیم.»

زراره گفت: مقصود آن حضرت، خویشاوندان میراث برند و نه اولیای نعمت؛ زیرا اولاترین آنان نسبت به میت، نزدیک‌ترین آنان به اوست، از رحمی که میت نیز از همان رحم است.

ظاهر این روایت نشان می‌دهد که میزان اولویتی که موجب می‌شود تا شخص وارث باشد، نزدیک‌تر بودن او، از لحاظ خویشاوندی، به میت است. اما این که در روایت، پدر و مادر در مقابل خویشاوندان نزدیک آورده شده، ضرری به برداشت یاد شده ندارد. چنان که اولویت بیان دیگری است از این موضوع که خویشاوند نزدیک‌تر، حاجب کسانی است دررتبه خویشاوندی [=با میت] با وی شریک نیستند. البته، روشن است نزدیک‌تر بودن پدر و مادر [از لحاظ خویشاوندی به میت]، با تغییر جنسیت آنان تغییر نمی‌کند.

در هر حال، تردیدی نیست که اصل ارث پدر و مادر، حتی پس از تغییر جنسیت، تغییر نمی‌کند و همچنین، این دو، حاجب کسانی می‌شوند که از لحاظ خویشاوندی با میت دررتبه بعدی قرار دارند.

اما مقدار ارث پدر و مادر را (با توجه به این فرض که عنوان سابق بر آن دو صدق نمی‌کند.) از ظاهر دلایلی ارث نمی‌توان بهره جست؛ زیرا موضوع مقدار، عناوین: پدر، مادر و یا مانند آنان است و حال آن که فرض ما بر این است که این عنوان بر آنان صدق نمی‌کند. بنا بر این، چاره‌ای نداریم جز این که بگوییم: مقصود تنها عنوان فعلی نیست، بلکه اعم است تا حکم مقدار ارث، کسی را که در پیش مصداق دو عنوان [= پدر و مادر] بوده، و در حال حاضر، به سبب تغییر جنسیت از وی زایل شده است نیز، در بر گیرد. عبارت استاد ما، قدس سره، در این مورد چنین است:

«لکن اشکال در مورد ارث پدر، مادر، پدربزرگ و مادربزرگ باقی است؛ از این روی اگر جنس پدر به جنس مخالف تغییر کند، وی در وضعیت کنونی، نه پدر است و نه مادر. و در صورت تغییر جنسیت، مادر نیز، قضیه از همین قرار است؛ زیرا فردی که در حال حاضر مرد است، نه پدر است و نه مادر. بنا بر این، سؤال می‌شود: آیا این دو، باتوجه به حالتی که میت از آنان متولد شده ارث می‌برند؟ یا به سبب نزدیکی و یا اصلا ارث نمی‌برند؟ در این مساله تردید است و مناسب‌تر آن است که آنها ارث می‌برند. چنین پیداست که تفاوت این دو در مقدار ارث به لحاظ حالت بسته شدن نطفه است؛ زیرا در این حالت، پدر، دو سوم و مادر، یک سوم ارث می‌برد.

احتیاط آن است که هر دو با یکدیگر مصالحه کنند.» به نظر من، همان گونه که پیش دانستید، اخبار دلالت بر این دارند که وارث فعلی همان کسی است که از همه نزدیک‌تر به میت باشد و این معیار، بر پدر و مادر صادق است و با تغییر جنسیت آنان تغییر نمی‌یابد. همچنین، دلیل مقدار ارث آن دو از فرزندان خود، آن گونه که استاد بیان کرد، روشن شد.

لکن در این جا يك پرسش باقی می‌ماند و آن این که چه فرقی است میان دلایلی ارث پدر و مادر و دلایلی اثبات کننده ولایت برای پدر و جد پدری، باین که در آن جا استصحاب ولایت جاری است و در باب ارث، جاری نیست.

۷. حرام بودن نگاه و جایز بودن نگاه کردن در غیر پدر و مادر، امری است روشن، زیرا چنان که پیش‌تر گفته شد، با تغییر جنسیت، عنوان و نسبت‌شخص تغییر نمی‌کند [به عنوان نمونه، برادری و خواهری از بین نمی‌رود].

اما در مورد پدر و مادر، هر گاه مادر جنس خود را تغییر دهد و به مرد تبدیل شود، ازدواج او با پسران که در خور تصور نیست [= زیرا مرد نمی‌تواند با مرد ازدواج کند]. اما ازدواج او با دخترانش، دور نیست که حرام باشد؛ زیرا عموم آیه: «حرمت علیکم امهاتکم و بناتکم...» این مورد را در بر می‌گیرد، به این دلیل که موضوع حرام بودن که نکاح دختر باشد، موجود است؛ زیرا پیش‌تر گفته شد که دختر برای مرد جدید هم دختر است. اگر کسی ادعا کند که آیه شریفه از این مورد انصراف دارد، این ادعا بسیار دور است و در خور پذیرش نیست، بلکه خود تعبیر «دختر» نشان دهنده رمز حرام بودن و ملاک آن به شمار می‌رود و نشانه‌ای است بر این که عموم شامل این مورد نیز می‌شود.

نگاه مادر، پس از آن که به مرد تغییر جنسیت داده، به پسرانش اشکال ندارد، زیرا از باب نگاه کردن به همجنس است و اما نسبت به دخترانش، بنا بر نظریه‌ای که ما برگزیدیم، مبنی بر این که عنوان مادر پس از تغییر جنسیت، بر او صدق می‌کند، جایز نیست، زیرا عموم آیه: «و لایبدین زینتهن الا لبعولتهن او آبائهن» این مورد را در بر نمی‌گیرد، به این دلیل که وقتی مادر، به مرد تغییر جنسیت داد، روشن است که پدر فرزندان به شمار نمی‌آید. جایز بودن نگاه کردن مادر به دختران و بر عکس، از باب این بود که عموم «نسائهن» آنها را شامل می‌شد، در حالی که پس از تغییر جنسیت، عنوان زن بودن بر وی صدق نمی‌کند.

بنا بر این، برای جایز بودن نگاه کردن دلیلی وجود ندارد، مگر این که ادعا شود که بین حرام بودن نکاح و جایز بودن نگاه کردن در محرمهای نسبی ملازمه وجود دارد و یا این که استصحاب جایز بودن نگاه کردن جاری شود که پیش از تغییر جنسیت این جواز برای هر دو ثابت بود.

اما هر گاه جنس پدر، تغییر کند و به زن تبدیل شود، پیش‌تر گفته شد که او هنوز پدر فرزندان به شمار می‌رود. بنا بر این، روشن است که ازدواج او با پسرانش حرام است ولیکن نگاه او به این پسران و نگاه آنان به وی بر عکس مادر، جایز است.

دلیل بر جایز بودن نگاه کردن آن است که سخن خداوند در سوره نور که در مورد جایز بودن نگاه کردن و واجب نبودن پوشش است، او را در بر می‌گیرد و نشان می‌دهد که نگاه او به پسرانش جایز است؛ چرا که یکی از موارد استثنا در این آیه «او ابنائهن» است. اما آیه‌ای که بر حرام بودن ازدواج محرمهای نسبی دلالت دارد، پدری را که به زن تغییر جنسیت داده در بر نمی‌گیرد؛ زیرا مخاطبان این آیه مردان هستند که ازدواج با مادران بر آنان حرام شده است و اما پدران در آیه نیامده‌اند و ازدواج مرد با پدر خود، برابر معمول قابل تصور نیست؛ زیرا پدر او نیز همانند خود او، مرد است. آیه حکم فرد نادر را [= که با پدرش ازدواج کند] بیان نکرده است.

بر این اساس، دلیل اثبات حرام بودن ازدواج، یا ادعای ملازمه‌ای است که پیش‌تر بیان شد و یا استصحاب حرام بودن این ازدواج، در صورتی که تغییر جنسیت پس از تولد پسر اتفاق افتاده باشد که بسیار دور است.

۸. اگر جنس مادر تغییر کند و به مرد تبدیل شود، پیداست که ازدواج او با همسر پسرش حرام است؛ زیرا چنان که دانستید، عموم آیه‌ای که ازدواجهای حرام را بیان می‌کند او را نیز در بر می‌گیرد، به این دلیل که ضمیر در آیه: «...و حلائل ابنائکم» فردی را که تازه جنسیت مرد پیدا کرده نیز، شامل می‌شود.

ممکن است کسی ایراد بگیرد که مراد از پسران، پسرانی هستند که از صلب پدر باشند؛ زیرا در آیه می‌گوید: «الذین من اصلا بکم» بنا بر این، حرام بودن ازدواج با حلیله پسر، تنها به پدران اختصاص دارد؛ زیرا واژه اصلاب، تنها پدرانی را که مرد هستند در بر می‌گیرد، بدین سبب که منی مرد از صلب بیرون می‌آید و نه منی زن.

این اشکال مردود است به چند دلیل:

نخست آن که: واژه صلب به قسمتی از بدن که میان دو دیواره استخوانهای پشت و استخوانهای سینه واقع شده، تفسیر گردیده است، بنا بر این، صلب به پدران اختصاص ندارد.

دوم آن که: پیشتر اشاره شد که اضافه حلائل به ابناء، نشان می‌دهد که معیار حرام بودن ازدواج آن است که حلیله پسر باشد و انسان با حلیله پسرش نمی‌تواند ازدواج کند؛ از این روی توصیف ابناء به «الذین من اصلابکم» از باب این است که پسر خوانده‌ها را از این حکم خارج کند و لذا با حرام بودن حلیله‌های پسران رضاعی ناسازگاری ندارد.

سه این که: استصحاب حرام بودن نیز، بر حرام بودن ازدواج با حلیله پسر حکم می‌کند، زیرا دست کم، عموم دلیلی که بر حرام بودن حلیله پسر دلالت می‌کند، اجمال دارد و این اجمال، به عموم جمله: «احل لکم ما وراء ذلکم» نیز سریان می‌یابد. بنا بر این، دلیل اجتهادی بر جایز بودن ازدواج با حلیله پسر، وجود ندارد. پس نوبت به استصحاب می‌رسد و مقتضای آن این است که پس از انشای عقد، نباید به عموم «احل لکم ما وراء ذلکم» ترتیب اثر داد [در نتیجه، ازدواج با حلیله پسر حرام است].

آنچه گفته شد راجع به ازدواج با حلیله پسر بود.

اما جایز بودن نگاه کردن مادر به حلیله پسرش را پس از آن که به مرد تغییر جنسیت داده است، نمی‌توان از طریق آیه‌ای که بر واجب بودن چشم پوشیدن از نامحرم دلالت دارد، اثبات کرد؛ زیرا در قبل اشاره کردیم که این مادر پیش از تغییر جنسیت، تحت عموم «نسائهن» داخل بود و پس از تغییر جنسیت دادن به مرد از تحت این عموم خارج شد و عنوان دیگری که او را در برگیرد نیز وجود ندارد. بنا بر این، از هیچ راهی نمی‌توان جایز بودن نگاه او را به حلیله پسرش ثابت کرد، مگر از باب ملازمه و یا اجرای استصحاب جواز نگاه کردن. البته در صورتی که حالت سابقه برای او باشد، مانند این که تغییر جنسیت پس از ازدواج پسرش به وقوع پیوسته باشد.

۹. هر گاه جنسیت حلیله پسر تغییر کند و به مرد مبدل شود، مشکل است به حرام بودن ازدواج او با مادر شوهر پیشین خود بتوان حکم کرد، چنان که حکم به جایز بودن نگاه کردن او به این مادر شوهر و بر عکس مشکل است و دلیل این اشکال آن است که هیچ کدام از عنوانهایی که سبب حرام بودن می‌شوند، بر مادر شوهر صدق نمی‌کنند و اما این که جایز بودن نگاه کردن هر کدام از این دو به دیگری، به سبب عنوان «نسائهن» باشد، [این هم سخن درستی نیست، زیرا] این عنوان در حال حاضر منتفی شده است.

با این وجود، استاد ما در تحریر نوشته است:

«اگر جنس همسر پسر تغییر کند و به مرد مبدل شود، آیا وی بر مادر شوهر سابق خود حرام می‌شود؟ حرام بودن او خالی از اشکال نیست.»

ممکن است گفته شود: وقتی دلیلی بر حرام بودن ازدواج وجود نداشته باشد، عموم آیه: «و احل لکم ما وراء ذلکم» او را در بر می‌گیرد؛ زیرا این آیه بر جایز بودن عقد هر زنی که در زمره زنان یاد شده در آیه پیشین ذکر نشده باشد، دلالت دارد. از جمله زنانی که در آیه ذکر نشده، مادر شوهر است؛ زیرا وی پیش از عقد، نسبت به مرد جدید [= عروس پیشین] نامحرم است، همانند دیگر نامحرمان، نه برای این مرد جدید، رواست که به مادر شوهر خود نگاه کند و نه برای مادر شوهر جایز است که به او نگاه کند.

اما اگر ادعا شود که نسبت مرد جدید به مادر شوهر پیشین خود، همانند نسبت مادری است که تغییر جنسیت به مرد داده باشد و در قبل گفته شد که ازدواج او، در صورتی که به مرد تغییر یابد، با حلیله پسرش حرام است و در این جا نیز قضیه از همین قرار است، این ادعا، نظریه‌ای است که ما آن را نمی‌پذیریم.

در این جا، فروع دیگری نیز وجود دارند که می‌توان حکم آنها را از سخنانی که بیان شد استنباط کرد. پس نیازی به یادآوری آنها نیست، بویژه که به وقوع پیوستن موضوع این فروع بسیار نادر است.

همچنین، از آنچه در مورد خویشاوندان نسبی بیان کردیم، حکم خویشاوندان رضاعی نیز به دست می‌آید؛ از این روی با بیان احکام آنان، سخن را به درازا نمی‌کشانیم.

سخن درباره تغییر جنسیت را به پایان می‌بریم، در حالی که خدای را سپاس می‌گذاریم و بر آخرین پیامبران و خاندان پاک او درود می‌فرستیم، بویژه بر ولی امر ما، حجة بن الحسن العسکری که جان جهانیان فدای خاک پای او باد و خداوند ظهور او را نزدیک گرداند.